

دستیابی به زکات و خمس توسط فقیر

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۱۱/۷

تاریخ تأیید: ۱۴۰۱/۷/۲۵

علی اصغر افشاری*

چکیده

کسی که از ادای حقی عینی یا دینی به صاحب حق امتناع می‌ورزد، ذیحق می‌تواند نزد حاکم اقامه دعوی کرده و حق خویش را استیفا کند. طریق دیگری نیز تحت عنوان تقاص برای دستیابی به حق و البته مشروط به شرایطی مورد تجویز شارع مقدس قرار گرفته است. حال اگر کسی که یک تکلیف مالی مانند زکات یا خمس به عهده او آمده است اما از ادای آن امتناع می‌ورزد، آیا در چنین فرضی نیز شخص فقیر به عنوان ذینفع از پرداخت زکات و خمس می‌تواند به قصد تقاص به دستیابی زکات و خمس از اموال غنی اقدام نماید؟ شرط اساسی در تحقق موضوع تقاص، ثبوت حقی از مدعی به عهده مدعی علیه است. برخی فقیهان امامیه به وجود این حق فقیر نسبت به غنی اذعان می‌کنند و دستیابی به زکات و خمس از اموال غنی در صورتی که غنی از ادای آن امتناع ورزد را برای او تجویز می‌کنند. این مقاله می‌کوشد با استفاده از روش توصیفی تحلیلی، چگونگی تعلق حق فقرا به زکات و خمس در اموال غنی را تبیین نماید و بدین وسیله قول به جواز تقاص را مورد نقد قرار داده و قول اکثریت فقیهان مبنی بر عدم صحت تقاص فقیر از اموال غنی را تقویت نماید.

واژگان کلیدی: فقیر، زکات، خمس، تقاص

مقدمه

مشروعیت تقاص از مسلمات فقه امامیه است؛ و البته شرایطی برای اعمال آن در شرع مقدس در نظر گرفته شده است. اینکه هر فردی در عین حال که می‌تواند برای استیفای حقوق مالی خود به حاکم مراجعه کند، اما در عین حال این حق برای او وجود داشته باشد که از پیش خود بدون مراجعه به حاکم به دست‌یازی حق خود و البته مشروط به شرائطی که در شرع برای آن تعریف شده است، اقدام ننماید، چنانچه برخی فقیهان به آن اذعان می‌کنند (عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، ص ۷۰/صیمری، ۱۴۲۰، ج ۴، ص ۲۵۴). و یا حتی بر اساس قول کسانی که مشروعیت تقاص را محدود به صورتی می‌کنند که دستیابی به حق از طریق حاکم ممکن نباشد (حلی، ۱۴۱۸، ج ۲، ص ۲۸۴/نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۷، ص ۴۵۲/نجفی، ۱۴۲۲، ص ۱۳۵/کاشف‌الغطاء، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۴۷۹/آشتیانی، ۱۴۲۵، ج ۲، ص ۸۵)، همه از اهمیت مطالبه حقوق و استیفای آن پرده برمی‌دارد و اینکه فقه چنین اهمیتی را برای حقوق در کنار تکالیف بشری شناسایی کرده است.

۷۲

«تقاص» در فقه که البته در لسان بعض فقها از آن با عنوان «توصل به حق» یاد شده است (حلی، ۱۴۰۸، ج ۴، ص ۹۹/عاملی، ۱۴۱۳، ج ۱۴، ص ۶۸/سبزواری، ۱۴۲۳، ج ۲، ص ۷۲۱/حلی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۳۶۵)، به معنی تصاحب مال دیگری بدون اذن وی در ازای مال خود است (مشکینی، [بی‌تا]، ص ۱۵۵/هاشمی شاهرودی، ۱۴۲۶، ج ۲، ص ۵۶۸). البته تعاریف دیگری نزدیک به همین تعریف نیز ارائه شده است، مانند این تعریف: «اعتبار مالکیت مال در ذمه یا در خارج به ازاء مال در ذمه» (صدر، ۱۴۲۰، ج ۹، ص ۲۸۷).

در عین حال که در شریعت تقاص حق توسط خود ذی‌حق مشروعیت یافته است، اما شرائط و احکامی برای آن در نظر گرفته شده است که توسل به آن برای دستیابی به حق را سخت می‌کند و اگر خواسته شود دایره مشروعیت تقاص حقوق به تقاص تکالیف مالی نیز تسری داده شود، با سختی و پیچیدگی بیشتری مواجه می‌شود. در همین رابطه حکم تقاص زکات و خمس از اغنیا مورد اختلاف آرای فقیهان قرار گرفته است. برخی فقیهان امامیه به وجود حق تقاص فقیر نسبت به غنی اذعان می‌کنند و دست‌یازی به زکات و خمس از اموال غنی را برای فقیر تجویز می‌کنند. با وجود این اکثریت فقیهان با چنین رأیی مخالفت کرده و به عدم صحت دست‌یازی فقیر به زکات و خمس از اموال غنی قائل شده‌اند. مسئله به این شکل است که اگر بر عهده شخصی زکات و یا خمس واجب گردد و در عین حال در پرداخت آن ممانعت یا امتناع نماید، آیا فقرا و سادات فقرا می‌توانند از

اموال او تقاص نمایند و زکات و خمس واجب را بگیرند؟ این سؤال مسئله اصلی تحقیق پیش رو است، اما پاسخ به آن متوقف بر چند مسئله فرعی است. یک مسئله این است که تعلق زکات و خمس به فقرا به چه نحو است؟ آیا فقرا حقی بر ذمه غنی پیدا می‌کنند یا اینکه وجوب زکات و خمس تنها یک حکم شرعی است که فقیران از جمله موارد مصرف آن هستند؟ مسئله دوم این است که علم تقاص کننده به حق به چه نحو در تقاص اخذ شده است؟ آیا به نحو طریقی اخذ شده است یا به نحو موضوعی؟ و مسئله سوم اینکه اختلاف آرای فقها در ثبوت حق چه تأثیری بر تجویز یا عدم تجویز دست‌یاری فقیر به مال غنی در دست آوری زکات و خمس خواهد داشت؟ این مقاله می‌کوشد به روش توصیفی تحلیلی که در طو حَلّ و فصل مسائل فوق صورت می‌گیرد، تجویز تقاص فقیر از اموال غنی را مورد نقد قرار دهد و بدین وسیله قول اکثریت فقیهان مبنی بر عدم صحت تقاص فقیر از اموال غنی را تقویت نماید. فرضیه تحقیق این است که وجوب زکات و خمس بر عهده غنی حق قابل مطالبه‌ای بر ذمه او که فقیر بر اساس آن تقاص نماید، ایجاد نمی‌کند.

اگرچه طرح و بررسی مسئله تقاص پیشینه گسترده چند صد ساله در فقه دارد، اما در مورد تحقیق این مسئله که تقاص زکات و خمس چه حکمی دارد، پیشینه وسیعی مشاهده نمی‌شود. مرحوم نراقی پیش قراول طرح و بررسی این مسئله هستند. شیخ انصاری و بعض شارحین آراء ایشان نیز به بررسی مسئله پرداخته‌اند. عمده مباحث در بررسی مسئله بر ثبوت یا عدم ثبوت حق فقیر بر ذمه غنی تکیه کرده است. با تمام این احوال نتیجه گیری در مسئله تنها مبتنی بر مسئله ثبوت یا عدم ثبوت حق فقیر بر عهده غنی نیست و چندی مسائل دیگر نیز وجود دارد. از همین جا ضرورت تحقیق پیش رو و نوآوری آن روشن می‌شود. پژوهش پیش رو مسئله ثبوت یا عدم ثبوت حق را از رهگذر نوع علم مدعی حق به حق خود بررسی کرده است و بدین وسیله کارکرد نوع علم فقیر نسبت به حق خود را در حکم مسئله نشان داده است. نوآوری دیگر پژوهش پیش رو این است که کارکرد اختلاف آراء فقیهان در حکم مسئله را مورد بررسی قرار داده است.

۱. دلایل جواز دست‌یاری به زکات و خمس توسط فقیر

مرحوم نراقی قائل به جواز تقاص از اغنیا برای فقیر است. ایشان در کتاب مستند الشیعه می‌گوید: «الحق الذی یجوز تقاصه اعم من ان یکون ذوالحق معینا او احد الافراد فلو اوصی احد بشی لواحد من اولاد زید یجوز لاحدهم مقاصته بعد الجحود او المماطله لصادق کون حقه علیه لان ذلک ایضا

نوع حق و علی هذا فيجوز للفقير تقاص الزكاه و الخمس و رد المظالم عن الغني المماطل؛ حتی که تقاص آن جایز است اعم از این است که ذی حق فرد معینی باشد یا اینکه یک فرد از میان چند فرد، در نتیجه اگر کسی برای یکی از اولاد زید به چیزی وصیت نماید، بعد از جحد یا مماطله برای هر یک از اولاد زید مقاصه آن جایز خواهد بود؛ چون که صدق حق می‌کند. همین که برای یکی از ایشان وصیت شده است همین یک نوع حق برای هر یک از ایشان است و درست به همین دلیل اینکه فقیر از غنی مماطل زکات و خمس تقاص نماید و همچنین رد مظالم از غنی مماطل جایز است.» (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۷، ص ۴۶۲) لب استدلال ایشان این است که تقاص حق روا است و زکات و خمس هم نوعی حق برای فقرا است؛ بنابراین تقاص برای ایشان جایز خواهد بود. در مباحث بعدی خواهیم گفت که مخالفین به نقد این مطلب پرداخته و این حق را برای فقرا ثابت نمی‌دانند.

شیخ انصاری نیز از جمله قائلین به جواز تقاص برای فقرا است و حتی استنفاذ زکات و خمس واجبه که بر عهده غنی است و پرداخت نمی‌کند را برای تمام مردم جایز می‌داند، البته مشروط به اینکه استیذان از حاکم ممکن نباشد. ایشان می‌گوید: «انه يجب علی الحاكم الشرعی استنفاذ ما فی ذمته من حقوق السادة و الفقراء ولو بعنوان المقاصه، بل يجوز ذلك لاحاد الناس، خصوصاً نفس المستحقین مع تعذر استئذان الحاكم؛ بر حاکم شرعی واجب است حقوق سادات و فقرا که بر ذمه ظالم است را ولو به عنوان مقاصه استنفاذ نماید، حتی این مقاصه برای آحاد مردم خصوصاً خود افراد مستحق در صورت تعذر استیذان از حاکم جایز است.» (انصاری، ۱۴۱۵، ج ۲، ص ۱۹۸) بعض شارحین کتاب مکاسب شیخ در تبیین دلیل ایشان گفته‌اند این حکم از باب امر به معروف و نهی از منکر است و با از باب ولایتی است که برای عدول مؤمنین وجود دارد (شیرازی، [بی تا]، ج ۴، ص ۲۴۲).

۲. نقد و بررسی ادله تجویز دست‌یازی به زکات و خمس توسط فقیر

هر دو وجه تبیین شده درباره دلیل شیخ انصاری مورد اشکال است، اما وجه اول به این صورت دچار اشکال می‌شود که اگر مجرد وجوب امر به معروف و نهی از منکر در جواز تقاص کافی باشد باید در صورت تمکن از استیذان حاکم هم تقاص جایز باشد؛ چون امر به معروف و نهی از منکر مشروط به استیذان از حاکم نیست. همچنین برای زید جایز خواهد بود از مال عمرو برای شخص دیگری از باب نهی از منکر تقاص نماید و حال اینکه به نظر می‌رسد مصنف مکاسب به این لوازم ملتزم نخواهد شد (تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۴۳).

و اما اشکال وجه دوم این است که دلیل اخص از مدعی است چون که مدعی، جواز تقاص برای عموم فقرا است در حالی که ولایت فقط برای عدول مؤمنین از فقرا ثابت است. به نظر می‌رسد که در صورت فقد حاکم و یا عدم امکان استیذان از حاکم، از باب اداره امور حسبه، ولایت بر تقاص برای عدول مؤمنین ثابت باشد، همچنانکه این ولایت برای خود حاکم وجود دارد (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۴، ص ۴۲۵/ سبحانی، ۱۴۲۴، ج ۲، ص ۵۳۶). در هر صورت این ولایت برای حاکم وجود دارد حال یا به علت اینکه او ولی ممتنع است (قمی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۳۶)، و یا چون او ولی فقرا است، و یا حتی از باب قیام به امور حسبه و مصالح مسلمین (سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۳۰۴/ شیرازی، [بی تا]، ج ۴، ص ۲۴۱)، به هر یک از این وجوه ولایت برای حاکم وجود داشته باشد، هیچ یک نمی‌تواند ولایت بر تقاص را برای فقیر بما هو فقیر ثابت نماید. نهایت امر این است که در صورت فقد حاکم و یا فقد دسترسی به حاکم، این ولایت برای عدول مؤمنین از فقرا ثابت باشد، اما این حکم غیر از مانحن فیه که جواز تقاص برای فقرا بما هم فقرا است می‌باشد.

۷۵

بسیاری از فقها رأی و نظر مرحوم نراقی و شیخ قدس سره را نپسندیده و حکم به عدم جواز تقاص زکات و خمس برای فقرا داده‌اند، مگر اینکه حاکم شرع به ایشان اذن داده باشد (طباطبایی یزدی، ۱۴۰۹، ج ۲، ص ۳۴۷/ خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۴، ص ۳۳۲/ سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۱۱، ص ۳۰۴/ مغنیه، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۲۰/ خمینی، [بی تا]، ج ۲، ص ۴۳۹/ اشتهازی، ۱۴۱۷، ج ۲۳، ص ۸۳/ تبریزی، ۱۴۱۶، ج ۱، ص ۳۴۳/ قمی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۳۶). عمده نقد ایشان متوجه دلیل مرحوم نراقی است. مطلب این است که تقاص مشروط به ثبوت حقی برای تقاص کننده است که مورد جحد و ملاحظه قرار گرفته باشد، اما این حق برای فقرا وجود ندارد؛ چراکه آنچه مورد دلالت آیات خمس و زکات است این است که فقرا از موارد مصرف زکات و خمس می‌باشند و این به عنوان یک حکم شرعی می‌باشد، نه اینکه به این واسطه حقی برای فقرا بمانند سایر حقوق مالی ثابت گردد. به عبارت دیگر تا وقتی که زکات و خمس به قبض فقرا درنیاید، ایشان هیچ‌گونه حقی و مالکیتی در ذمه مالکین ندارند؛ بنابراین اصلاً موضوعی برای تقاص وجود نخواهد داشت (خویی، ۱۴۱۸، ج ۲۴، ص ۳۳۲/ اشتهازی، ۱۴۱۷، ج ۲۳، ص ۸۳/ قمی، ۱۴۱۸، ج ۳، ص ۱۳۶/ فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰، ص ۴۲۳/ قمی، ۱۴۲۲، ص ۴۴۷). این مطلب در مورد خمس نسبت به سادات فقیر شدیدتر است چون اقوی این است که خمس به طور کامل یک حق وحدانی و متعلق به امام است، به گونه‌ای که حتی دفع آن به سید فقیر بدون اذن حاکم جایز نیست، پس چگونه تقاص آن برای سید فقیر بدون اذن حاکم جایز باشد (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۴،

۳. علم به حق و کارکرد نوع آن در حکم دست‌یازی به زکات و خمس

یکی از مباحثی که در مورد تقاص وجود دارد این است که علم تقاص کننده به حق چه کارکردی در تقاص دارد؟ به عبارت دیگر آیا برای علم دخلی در موضوع تقاص وجود دارد یا خیر؟ ثمره مسئله آنجا آشکار می‌گردد که سایر حجج شرعی دیگر غیر از قطع بخواهد جانشین علم گردد؛ چون اگر علم در موضوع تقاص دخیل باشد از آنجا که موضوعات احکام شارع به دست خود اوست، اگر شارع خواسته باشد برخی ظنون را قائم مقام علم در موضوع حکم قرار دهد هیچ اشکالی به وجود نخواهد آمد، اما قیام مقتضای اصول عملیه ولو اینکه حجت شرعی هستند به جای علم ولو علم موضوعی مورد انکار شرع و عقل است، اما اگر پاسخ ما به پرسش فوق این باشد که علم را دخلی در موضوع تقاص نیست و بلکه ثبوت حق در مقام واقع معتبر است، اصول عملیه نیز بر مبنای برخی فقها محرز واقع می‌باشند به این معنی که مقتضای اصول عملیه به جای واقع می‌نشیند؛ بنابراین ثبوت واقعی حق توسط اصول عملیه به دست آمده و البته به فرض جحود می‌توان تقاص کرد (نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۷، ص ۴۵۹/روحانی، ۱۴۱۲، ج ۲۵، ص ۲۲۱). با وجود این، اصل این مبنا محل اشکال است چون که لسان ادله اصول عملیه لسان اثبات این اصول به عنوان اصول محرز واقع و حاکی از آن نیست، بلکه این اصول را به عنوان مرجع عمل به هنگام حیرت و شک در واقع اثبات می‌کنند (مظفر، ۱۴۲۴، ص ۳۷۴).

۳-۱. شرطیت علم به حق به نحو موضوعی در تقاص حق

انفهام بسیاری فقها که به مسئله تقاص ورود کرده و آیات و اخبار باب را بررسی کرده‌اند، این بوده است که شارع مقدس، علم را در موضوع تقاص اخذ کرده است به همین دلیل کثیراً در عبارات فقها دیده می‌شود که «اتما تجوز المقاصه مع قطع المدعی بالاستحقاق فلو كان ظاناً او متوهماً لم یجز؛ مقاصه تنها زمانی جایز است که مدعی به استحقاق خود قطع داشته باشد و اگر او ظن یا وهم داشته باشد تقاص جایز نیست.» (عاملی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۸۹/سیوری، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۶۹/فقعانی، ۱۴۱۸، ص ۲۸۲/احسائی، ۱۴۱۰، ص ۱۶۵) البته برخی طرفداران این نظریه به بینه اشاره کرده و ادراک ایشان از ادله باب و ادله بینه این بوده است که حق ثابت شده توسط بینه را نیز می‌توان تقاص کرد

(نجفی، ۱۴۲۲، ص ۱۳۶ / یزدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۱۲). روشن است که در این نظریه سخن از علم یا ظن موضوعی است و شارع می‌تواند حتی مطلق ظن را در موضوع حکم اخذ نماید؛ بنابراین باید با بررسی ادله تقاص به دست آورد که آیا شارع فقط علم را در موضوع اخذ کرده یا علاوه بر علم، بعضی ظنون مانند بینه و یا حتی مطلق ظن را؟ اما اینکه مقتضای اصول عملیه نیز بتواند قائم مقام علم ولو علم موضوعی باشد به هیچ وجه نمی‌تواند صحیح باشد.

اشکالی که به نظریه فوق شده است این است که این اخبار نیز مانند سایر اخبار متضمنه احکام که مترتب بر واقع هستند هیچ ظهوری در اخذ علم در موضوع ندارند تا گفته شود که اصول عملیه نمی‌توانند در مقام علم بنشینند (روحانی، ۱۴۱۲، ج ۲۵، ص ۲۲۱). در پاسخ گفته می‌شود که موضوعات احکام شارع به دست خود شارع است و در بسیاری موارد، شارع مقدس علم را دخیل در موضوع حکم قرار داده است. و حتی در برخی موارد در خود آن علم نیز تصرف کرده و نوع خاصی از علم را در موضوع حکم دخیل کرده است، مانند اینکه قاضی در حکم باید به شهادت شهودی استناد کند که قطع حاصل شده برای ایشان از طریق حس باشد نه از طریق حدس؛ و یا اینکه یقین مجتهد از غیر طریق کتاب و سنت و اجماع و عقل و بلکه از طریق رمل و جفر برای خودش حجت است اما برای مقلدین وی نه (سبحانی، ۱۴۲۳، ص ۱۴۰)؛ بنابراین اینکه شارع مقدس در اخبار متضمنه احکام، علم را در موضوعات احکام اخذ نکرده است به نحو سالبه کلیه نمی‌تواند صحیح باشد، بله اینکه شارع مقدس فعلیت احکام مکلفین را برای ایشان متوقف بر علم ایشان به احکام قرار نداده است به نحو سالبه کلیه صحیح است.

در هر حال دلیل بر اشتراط علم در موضوع تقاص، ظهور ادله باب است (یزدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۱۲ / سبزواری، ۱۴۱۳، ج ۲۷، صص ۱۵۱ و ۱۵۸ / فاضل لنکرانی، ۱۴۲۰، ص ۴۱۴). البته ذکر شد که برخی فقها علم مأخوذ در موضوع تقاص را به بینه نیز تعمیم داده‌اند. اگر این تعمیم نسبت به بینه به دلیل ورود روایت خاصی در مورد تقاص از روی بینه و یا به دلیل حکومت ادله بینه بر ادله اشتراط علم در موضوع مقاصه صورت گرفته باشد، کلامی در آن نیست، اما اگر قائم مقام کردن بینه به جای علم موضوعی از باب عموم آیات و اخبار باب مقاصه باشد، باید گفت که از قبیل تمسک به عموم در شبهه مصداقیه است.

قاعده مقاصه از موارد استقرار آراء عقلا و سیره ایشان شمرده شده است (قمی، ۱۴۲۲، ص ۴۴۷). در این باب باید گفت که تقاص حق همواره در طول تاریخ بین عقلا جاری و ساری بوده است و

اکنون نیز عقلا یکی از راه‌های وصول به حق را تقاص می‌دانند؛ حتی در مناقشات بین‌المللی، تقاص به عنوان یک راهکار پذیرفته شده است و دولت‌ها از طریق آن حقوق خویش را وصول می‌کنند؛ بنابراین سیره ایشان در اقدام به تقاص مسلم به نظر می‌رسد و از این سیره نه تنها ردعی از شارع صورت نگرفته است، بلکه اخبار باب مقاصه امضاء صریح ائمه هدی علیهم‌السلام از این سیره محسوب می‌گردد. اگر این بنا و سیره مستند تعیین حدود تقاص باشد، این بنا و سیره تنها تقاص در صورت علم یا اطمینان مدعی را صحیح می‌شمارد و غیر آن را تجویز نمی‌کند؛ بنابراین مدعی می‌تواند بر اساس بیّنه و یا هر اماره‌ای که اطمینان آور باشد تقاص نماید و اما بر اساس سایر ظنون ضعیفه، نمی‌تواند.

۲-۳. کارکرد نوع علم به حق در حکم دست‌یازی به زکات و خمس

آنچه مسلم است این است که تقاص متوقف بر ثبوت حق است؛ یعنی تا حقی نباشد تقاص آن معنی ندارد. تمام مباحث مربوط به علم مدعی به حق مربوط به مقام اثبات مسئله است و بدیهی است که اگر چیزی در مقام ثبوت ممکن نباشد بحث از حیث اثباتی آن فرضی خواهد بود. اشکالی که برخی فقیهان به نظریه محقق نراقی که قائل به جواز تقاص زکات و خمس از غنی است، می‌کنند مربوط به مقام ثبوت است. به عقیده ایشان برای فقیر حقی بر عهده غنی نسبت به زکات و خمس در مقام ثبوت وجود ندارد تا نوبت ورود به مقام اینکه چگونه چنین حقی برای او به اثبات می‌رسد، شود. به عقیده ایشان هیچ‌گونه حقی برای فقرا در ذمه مالکین اموال که زکات و یا خمس بر ایشان واجب شده است، نیست تا موضوع تقاص محقق شود و تا این بحث به وجود آید که یک فقیر چگونه به چنین حقی بر عهده غنی اطلاع می‌یابد؟ آیا اطلاع او قطعی است یا به اماره دیگری حاصل شده است؟ و آیا حیث اطلاع قطعی موضوعی است یا طریقی؟ و اگر موضوعی است چه چیزی می‌تواند قائم مقام آن شود و اگر طریقی است چه چیزی می‌تواند قائم مقام آن شود؟ همه این مباحث بعد از این است که در مقام ثبوت حقی برای فقیر بر عهده غنی وجود داشته باشد. این فقیهان معتقدند اینکه یک فقیر بر ترک زکات و خمس توسط شخصی قطع داشته باشد یا اینکه اماره دیگری برای او قائم شده باشد، در هیچ صورت از پیش خود حق دست‌یازی به زکات و خمس نخواهد داشت، تا چه رسد به صورتی که اطلاع او بر ترک زکات و خمس توسط شخص به طریق اصول عملیه حاصل شده باشد؛ چراکه معتقدند در اصل حقی برای او نسبت به ذمه تارک ایجاد

نشده است. نهایت این است که تکلیفی بر عهده غنی بوده که فقیر بر ترک تکلیف او به شکلی اطلاع یافته است.

۴. اختلاف آرای فقها در ثبوت حق و کارکرد آن در حکم دست‌یازی به زکات و خمس

برخی فقیهان در تقاص شرط کرده‌اند که ثبوت حق نباید مورد اختلاف بین علما باشد (عاملی، [بی‌تا]، ج ۲، ص ۱۸۹/سیوری، ۱۴۰۳، ص ۴۹۴/احسائی، ۱۴۱۰، ص ۱۶۵/نراقی، ۱۴۱۵، ج ۱۷، ص ۴۶۱/طباطبایی یزدی، ۱۴۱۴، ج ۲، ص ۲۱۳)؛ برای مثال اگر شخصی در مرض موت بخشش منجزی در حق فردی مازاد بر ثلث داشته باشد و این شخص مقلد فقیهی باشد که منجزات مریض را در مازاد بر ثلث صحیح می‌دانند، وارثین او نمی‌توانند مازاد را از آن فرد تقاص نمایند ولو اینکه مرجع تقلید ایشان منجزات مریض را در مازاد بر ثلث صحیح ندانند (سیوری، ۱۴۰۴، ج ۴، ص ۲۶۹). به نظر می‌رسد چنین شرطی بدیهی باشد؛ چون وقتی ثبوت حق خلافی باشد در واقع ثبوت حق معلوم نیست.

اگر از رهگذر این شرط به بررسی تقاص زکات و خمس از اغنیا ورود نماییم نتیجه آن عدم جواز دست‌یازی به زکات و خمس توسط فقیر خواهد بود؛ چراکه تقاص زکات و خمس از اغنیا توسط فقیر خود یک مسئله اختلافی است. ممکن است بر این استدلال اشکال گردد که اگر بنا بر این باشد که اختلاف آراء فقیهان در هر مسئله تقاص باعث حکم به عدم جواز تقاص در آن مسئله شود، در آن صورت تقاص فقط در صورتی جایز خواهد بود که جواز تقاص در آن صورت اجماعی باشد و این بدیهی البطلان است. پاسخ این است که بله اختلاف آراء فقیهان در هر مسئله تقاص باعث حکم به عدم جواز تقاص در آن مسئله نمی‌شود، بلکه تنها در مواردی چنین نتیجه‌ای در بر خواهد داشت که اختلاف آراء فقیهان در تقاص ریشه در اختلاف رأی ایشان در ثبوت حق داشته باشد و مسئله تقاص زکات و خمس چنین است؛ یعنی اختلاف آرای ایشان در جواز یا عدم جواز تقاص از جهت اختلاف ایشان در ثبوت حق است؛ یعنی برخی از ایشان قائلند که فقیر بر عهده غنی نسبت به زکات و خمس حق دارد و برخی می‌گویند که فقیر تنها از جمله وارد مصرف زکات و خمس است و این به عنوان یک حکم شرعی است که به واسطه آن هیچ حقی برای فقیر در ذمه غنی ایجاد نمی‌شود. تلخیص مطلب این است که همین اختلاف آراء فقیهان در ثبوت حق فقیر نسبت به

زکات و خمس بر عهده غنی دلیل بر عدم جواز دست‌یازی فقیر به زکات و خمس از اموال غنی محسوب می‌شود.

نتیجه

از آنجا که هر تقاص مالی متوقف بر ثبوت حقی پیش از آن بر عهده دیگری است که شخص از ادای آن امتناع می‌کند و از آنجا که وجوب زکات و خمس بر عهده اغنیا به معنی ثبوت حقی از فقرا بر عهده ایشان نیست، اگرچه ایشان از ادای زکات و خمس به فقرا امتناع نمایند؛ بنابراین اینکه فقرا از پیش خود به تقاص زکات و خمس اقدام نمایند جایز نیست. و اینکه فقرا به ترک پرداخت زکات و خمس توسط غنی قطع داشته باشند یا هر اماره دیگر تفاوتی در عدم جواز دست‌یازی به اموال غنی به قصد تقاص زکات و خمس ایجاد نمی‌کند. همچنین حتی اگر فقیهی به ثبوت حق فقیر نسبت به زکات و خمس در ذمه اغنیا معتقد باشد؛ چون همه فقیهان چنین اعتقادی ندارند، ثبوت حق فقیر بر ذمه غنی غیر معلوم است و همچنان دست‌یازی به زکات و خمس در اموال غنی توسط فقیر جایز نیست.

۸۰

منابع

١. آشتياني، ميرزا محمد حسن بن جعفر؛ كتاب القضاء؛ تصحيح على اكبر زمانى نژاد؛ ج ٢، قم: انتشارات زهير، ١٤٢٥ق.
٢. احساى، ابن ابى جمهور؛ الأقطاب الفقهية على مذهب الإمامية؛ تصحيح محمد حسن؛ قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ١٤١٠ق.
٣. اشتهاى، على پناه؛ مدارك العروة؛ ج ٢٣، تهران: دارالأسوة للطباعة والنشر، ١٤١٧ق.
٤. انصارى، مرتضى بن محمد امين؛ كتاب المكاسب المحرمة والبيع والخيارات؛ ج ٢، قم: كنگره جهانى بزرگداشت شيخ اعظم انصارى، ١٤١٥ق.
٥. تبريزى، جواد بن على، إرشاد الطالب إلى التعليق على المكاسب؛ ج ١، ج ٣، قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٤١٦ق.
٦. حسيني روحانى قمى، سيد محمد؛ المرتقى إلى الفقه الأرقى (كتاب الزكاة)؛ تقرير محمد صادق جعفرى؛ ج ٣، تهران: مؤسسة الجليل للتحقيقات الثقافية (دارالجللى)، ١٤١٨ق.
٧. حسيني شيرازى، سيد محمد؛ إيصال الطالب إلى المكاسب؛ ج ٤، تهران: منشورات اعلمى، [بى تا].
٨. حلّى، جعفر بن حسن؛ شرائع الإسلام فى مسائل الحلال والحرام؛ تصحيح عبد الحسين محمد على بقال؛ ج ٤، ج ٢، قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٤٠٨ق.
٩. حلّى، شمس الدين محمد بن شجاع القطان؛ معالم الدين فى فقه آل ياسين، دورة فقهية كاملة على وفق مذهب الإمامية؛ تصحيح ابراهيم بهادري؛ ج ٢، ج ١، قم: مؤسسه امام صادق، قم: ١٤٢٤ق.
١٠. حلّى، نجم الدين جعفر بن حسن؛ المختصر النافع فى فقه الإمامية؛ ج ٢، ج ٦، قم: مؤسسه المطبوعات الدينية، ١٤١٨ق.
١١. خمينى، سيد روح الله؛ تحرير الوسيلة؛ ج ٢، قم: مؤسسه مطبوعاتى دارالعلم، [بى تا].
١٢. خويى، سيد ابوالقاسم؛ موسوعة الإمام الخوئى؛ ج ٢٤، قم: مؤسسه الأحياء الآثار الإمام خوئى، ١٤١٨ق.
١٣. روحانى، سيد صادق؛ فقه الصادق؛ ج ٢٥، قم: دارالكتاب (مدرسه امام صادق)، ١٤١٢ق.
١٤. سبجاني، جعفر؛ الزكاة فى الشريعة الإسلامية الغراء؛ ج ٢، قم: مؤسسه امام صادق، ١٤٢٤ق.

١٥. سبحاني، جعفر؛ الموجز في أصول الفقه؛ ج ٩، قم: مؤسسه امام صادق، ١٤٢٣ق.
١٦. سبزواري، سيد عبد الأعلى؛ مهذب الأحكام في بيان الحلال والحرام؛ ج ١١ و ٢٧، ج ٤، قم: مؤسسة المنار (دفتر معظم له)، ١٤١٣ق.
١٧. سبزواري، محمد باقر بن محمد؛ كفلية الأحكام؛ ج ٢، قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسين، ١٤٢٣ق.
١٨. سيوري، مقدا بن عبد الله؛ التنقيح الرائع لمختصر الشرائع؛ تصحيح سيد عبد اللطيف حسيني كوه كمرى؛ ج ٤، قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، ١٤٠٤ق.
١٩. سيوري، مقدا بن عبد الله؛ نضد القواعد الفقهية على مذهب الإمامية؛ تصحيح سيد عبد اللطيف كوه كمرى؛ قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي نجفي، ١٤٠٣ق.
٢٠. صدر، سيد محمد؛ ما وراء الفقه؛ تصحيح جعفر هادي دجيلي؛ ج ٩، بيروت: دار الأضواء للطباعة والنشر والتوزيع، ١٤٢٠ق.
٢١. صيمري، مفلح بن حسن؛ غاية المرام في شرح شرائع الإسلام؛ تصحيح جعفر كوثراني عاملي؛ ج ٤، بيروت: دار الهادي، ١٤٢٠ق.
٢٢. طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم؛ العروة الوثقى فيما تعم به البلوى؛ ج ٢، ج ٢، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤٠٩ق.
٢٣. طباطبائي يزدي، سيد محمد كاظم؛ تكملة العروة الوثقى؛ تصحيح سيد محمد حسين طباطبائي؛ ج ٢، قم: كتابفروشي داورى، ١٤١٤ق.
٢٤. عاملي، زين الدين بن علي؛ مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام؛ ج ١٤، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٣ق.
٢٥. عاملي، محمد بن مكي؛ القواعد والفوائد؛ تصحيح سيد عبد الهادي حكيم؛ ج ٢، قم: كتابفروشي مفيد، [بي تا].
٢٦. فقعي، علي بن علي بن محمد بن طي؛ الدر المنضود في معرفة صيغ النيات والإيقاعات والعقود (رسالة في العقود والإيقاعات)؛ تصحيح محمد بركت؛ قم: مكتبة امام العصر (عج) العلمية، ١٤١٨ق.
٢٧. مشكيني، ميرزا علي؛ مصطلحات الفقه؛ [بي جا]: [بي نا]، [بي تا].
٢٨. مظفر، محمد رضا؛ أصول الفقه؛ تحقيق عباس علي زارعي سبزواري؛ ج ٢، قم: مؤسسه بوستان كتاب قم، ١٤٢٤ق.
٢٩. مغنيه، محمد جواد؛ فقه الامام الصادق؛ ج ٤، ج ٢، قم: مؤسسه انصاريان، ١٤٢١ق.
٣٠. منتظري، حسين علي؛ كتاب الزكاة؛ ج ٤، ج ٢، قم: مركز جهاني مطالعات اسلامي، ١٤٠٩ق.

۳۱. موحدي (فاضل لنكراني)، محمد؛ تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة، القضاء والشهادات؛ تصحيح حسين واثقي و محمد مهدي مقدادي؛ قم، مركز فقهى انمه اطهار، ۱۴۲۰ق.
۳۲. مؤمن، محمد؛ مباني تحرير الوسيلة؛ القضاء والشهادات؛ تهران: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، ۱۴۲۲ق.
۳۳. نجفي (كاشف الغطاء)، حسن بن جعفر؛ أنوار الفقاهة (كتاب القضاء)؛ نجف اشرف: مؤسسه كاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق.
۳۴. نجفي (كاشف الغطاء)، علي بن محمد رضا بن هادي؛ النور الساطع في الفقه النافع؛ ج ۱، نجف اشرف: مطبعة الآداب، ۱۳۸۱ق.
۳۵. نراقي، مولى احمد بن محمد مهدي؛ مستند الشيعة في أحكام الشريعة؛ ج ۱۷، قم: مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۵ق.
۳۶. هاشمي شاهرودي، سيد محمود و جمعي از پژوهشگران؛ فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بيت، ج ۲، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامي بر مذهب اهل بيت، ۱۴۲۶ق.